

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۵

(۱۱)

ساواکی به دست بوس امام می رود

پس از انقلاب، و آزادی از زندان و خدمت به عنوان پاسدار انقلاب، تکبلی زاده، برای دیدار آیت الله خمینی به تهران رفت. سفر تکبلی زاده به تهران مصادف بود با روزهایی که اقشار و طبقات مختلف مردم به صورت دسته جمعی به دیدار رهبر انقلاب می رفتند و فقط کسانی می توانستند با او دیدار خصوصی داشته باشند که در حلقه رهبری محسوب می شدند. بنابراین تکبلی زاده موفق به دیدار با رهبر انقلاب نشد و تصمیم گرفت به آبادان بازگردد اما در راه بازگشت اتفاقی رخ داد که تکبلی زاده را به شدت آشفته کرد. او در دادگاه درباره بازگشت خویش به آبادان گفت: بلیط تهیه کردم و سوار اتوبوس شدم. در بین راه اتوبوس خراب شد و چند ساعت معطل شدم و بعد در اندیشم که ایستاد برای جای خوردن در داخل کافه رفته و مشغول چای خوردن بودم که چشم افتاد به مجله جوانان که عکس مرا داخل آن چاپ کرده بودند و زیر آن نوشته بودند جنایتکار ساواک از زندان گریخت و از مردم خواسته بودند در صورت مشاهده صاحب عکس فوراً او را معرفی کنند ولی کسی متوجه من و عکس مجله نشد. عبارت جنایتکار ساواک تکبلی زاده را آشفته می کند و تصمیم می گیرد با رفع اتهام ساواکی بودن از خود اعاده حیثیت کند. بنابراین پس از ورود به آبادان به خانه آقای رشیدیان از رهبران شهر پس از انقلاب می رود. تکبلی زاده در دادگاه از دیدار خود با رشیدیان که هنگام برگذاری دادگاه نماینده آبادان در مجلس شورای اسلامی شده بود، گفت: عکس داخل مجله را نشان دادم و گفتم من حسین تکبلی زاده هستم و در مجله ساواکی و قاتل معرفی شدم و آقای رشیدیان قدری به سر و پای من نگاه کرد و کمی مکث کرد و بعد مرا تحویل نگرفت و گفت مردم خشمگین هستند. به خانه ات برو تا کسی تو را نبیند و گفت که سه روز بعد در گورستان آبادان با مردم صحبت می کنم و آرامش به آنها می دهم. تو را دعوت می کنم و به پرونده ات رسیدگی می کنم و من گفتم مادرم را برای جواب می فرستم. اما تکبلی زاده که اصرار در رفع اتهام ساواکی بودن دارد.

نمی تواند ساکت بنشیند و پس از چند بار رد و بدل کردن پیام با رشیدیان بالاخره رشیدیان او را نزد حبیب بازیار مسئول ستاد عشایر آبادان می فرستد تا همراه او به تهران برود و با مقامهای دولتی دیدار و تکلیف خود را روشن کند. تکبلی زاده در دادگاه درباره سفر خود به تهران به همراه حبیب بازیار گفت: آمدم از مادرم خداحافظی کردم و رفتم فرودگاه سوار هواپیما شدم برای تهران که بروم پیش آقای هاشم صباغیان عضو دولت موقت. در داخل هواپیما مسئول ستاد عشایر گفت جریان چیست و قضیه را تعریف کردم و گفتم ما چهار نفر این کار را کردیم. ناراحت شد و وقتی اسم فرج را بردم او را شناخت و گفت فرج قرار بود چند ساواکی را نشان کند و به ما اطلاع دهد. به تهران می رسند.

ابتدا حبیب بازیار نامه سر بسته ای را به تلویزیون تحویل می دهد و پس از گذراندن شب در خانه ای در حوالی میدان امام حسین تهران، روز بعد به نخست وزیری می روند و به دیدار هاشم صباغیان. قبلاً آقای کیابوش نماینده مجلس شورای اسلامی نامه ای به آقای صباغیان نوشته و بازیار و تکبلی زاده را معرفی کرده بود. هاشم صباغیان در کاخ نخست وزیری از تکبلی زاده می پرسد نظر مردم درباره این مساله و مجله که عکس تو را چاپ کرده که تو قاتل معرفی شده ای چیست؟ تکبلی زاده پاسخ می دهد: نمی دانم من ساواکی معرفی شده ام. حتماً مردم هم پذیرفته اند. او فکر کرد و بعد شماره تلفن داد و شماره آن الان همراه من است.

بنا به گزارش مطبوعات آن زمان متهم در این هنگام دست در جیبش کرد و کاغذی در آورد و آدرس و شماره تلفن صباغیان در کاخ نخست وزیری را خواند و در یک طرف این کاغذ نیز شماره تلفن ستاد عشایر یادداشت شده بود. تکبلی زاده در دادگاه ادامه داد و گفت: این تکبلی زاده کیست؟ خل است؟ مسلمان است؟ ساواکی است؟

(۱۲)

ترس آخوندها از محاکمه علنی

مراجعه های مکرر حسین تکبلی زاده به مقامات جمهوری اسلامی و مراجع دینی و اصرار او برای رفع اتهام ساواکی بودن، به دلیل شرکت در آتش زدن سینما رگس و نیز پخش متعدد نامه های تکبلی زاده پیرامون آتش سوزی سینما

رگس، و فشارهای اجتماعی و سیاسی حاصل از آن به دولت نو بنیاد جمهوری اسلامی بالاخره دولت را به بازداشت او واداشت. مقامهای قضایی آبادان پس از دریافت نامه ای از دفتر آیت الله خمینی که متن آن در دادگاه فاش شد و در رسانه ای هم منتشر نگردید حسین تکبلی زاده را بازداشت کردند. تکبلی زاده درباره بازداشت خود در دادگاه گفت: تعدادی از بازماندگان و پاسداران سر رسیدند و مرا بردند. اول خانه گاردی ها، طرف انبار غله، یکی از بازماندگان حریق هم آنجا بود، و من گفتم این کار را کرده ام و بعد رفتم کمیته عشایری و با آقای رشیدیان برخورد کردیم. او گفت تو کجا بودی، تو ساواکی و قاتل معرفی شده ای و فراری هستی. من گفتم من چند بار خود را به شما معرفی کرده ام و بعد نیم ساعتی گذشت و بعد از آن من را بردند به همان دادگاه انقلاب در مهانسرا و چند روزی آنجا بودم که وی (آقای رشیدیان) یک بار دیگر هم آمده بود و راهش نداده بودند. حسین تکبلی زاده در مورد اقامتش در زندان قبل از برگزاری محاکمه، ملاقات مقامهای دولتی و روحانی با او در زندان و نیز پیشهاد انقلابی ها برای به خارج از کشور فرستادن او در دادگاه گفت:

هنگامی که در زندان شهرداری بودم چند بار توسط کسانی به وسیله مادرم برای من خبر رسید و یا خودشان به ملاقات آمدند و هر یک سعی داشتند برای من کاری انجام دهند و به چند مورد اشاره می کنم. یک بار فریدون ترکی زاده از ستاد عشایر آمد ملاقات شخصی به نام غنی و سری هم به من زد و گفت مأموریت دارم بروم پیش امام، تو یک نامه بنویس تا من ببرم و من نیز یک نامه نوشتم و به او دادم. یک بار هم مادرم گفت حبیب بازیار مرا خواسته و گفته برای پست پول تهیه کرده بودم که برای مدتی به خارج بروم. یک بار هم یکی به نام حاجی شل نمکی که روضه خوان است پیش مادرم رفته و گفته درباره پست با آقای جمی (در بعضی جاها از او به عنوان آیت الله جمیع و در بعضی دیگر از استاد و روزنامه ها با عنوان آیت الله جمی یاد شده) صحبت کرده ام، و ایشان گفته اند ما منتظریم سرو صدا بخواید و ما یک محاکمه کوچک تشکیل بدهیم و آزادش کنیم.

یک بار هم عبدالله لرقبا به مادرم گفته بود می خواهم بروم ملاقات حسین یک بار هم آقای ایرج آذری و یک نفر دیگر که وی را نشناختم آمدند ملاقات و سپس نماینده امام در آبادان، درخواست دادگاه علنی برای من را قبول نکرد و گفت حسین تکبلی زاده می خواهد بگوید روحانیان این کار را کرده اند و ممکن است مردم قبول کنند و باورشان شود و ما این کار را نمی کنیم. من گفتم بروید به ایشان بگویید اگر شما ریگی به کش خود ندارید چرا از محاکمه وحشت دارید.

بعضی از مأموران زندان به من می گفتند: آخوندها گولت زده اند و گویا یک مرتبه هم که آقای آذری قبی آمده بودند آبادان و سخنرانی داشتند گفته اند که آتش زدن سینما رگس را شاه و رزمی انجام داده اند و یکی دو نفر بیگناه در زندان هستند و مسلمین راضی نیستند خون بیگناهی ریخته شود. این جو باعث شده بود که مأموران در زندان سر به سرم بگذارند. بعد از این جریان بود که تحصن عده ای از خانواده ها شروع شد و آقای آذری قبی در زمانی که اینجا آمده بودند یک بار مرا بردند به دادگاه انقلاب و ایشان و یک نفر دیگر و یک آقای که لباسهای گشادی به تن داشت زد توی سرم و گفت چرا این قدر سر به سر مردم می گذاری و من اعتراض کردم که آقای آذری قبی هم گفت اعتراض (ظاهراً: اعتراض) نکن و بنشین! استنباط مردم آبادان از قصد مقامهای حکومت اسلامی مبنی بر برگزاری یک محاکمه اجمالی و اظهاراتی از این گونه که عده ای بی گناه در زندان هستند و مسلمین راضی نیستند که خون بیگناهی ریخته شود باعث تحصن بازماندگان قربانیان سینما رگس شد.

تحصن کنندگان خواهان رسیدگی به فاجعه و مجازات مسببین آن شدند. بیژن خوزستانی می گوید: یک عده ای از بستگان در واقع سوخته شدگان در سینما رگس و یا کشته شدگان تو سینما رگس می روند پیش دادستان وقت انقلاب آن زمان به اسم آقای زرگر که به این جریان رسیدگی بکند. منتها از طرف مسؤولین جدید وقعی به این (درخواست) گذاشته نمی شود و سعی می کنند این قضیه را به هر شکلی شده به تعویق بیندازند یا اصلاً بهش رسیدگی نکنند که خود این امر منجر می شود به تحصن وابستگان کشته شدگان فاجعه سینما رگس و به سرعت از

دهند و من نیز جریان فاجعه را و روابط با دوستانم که در این فاجعه دست داشتند همه را برایشان گفتم و آقای دادگر از من پرسیدند که شما با آقای صباغیان آشنایی دارید؟ گفتم نه چطور مگر؟ ایشان گفت وقتی می خواستم بیایم آبادان آقای صباغیان به من گفت سراغ کس دیگری نرو. مستقیم برو سراغ حسین و ایشان از صداقت تو تعریف زیاد کرده. آن شب صحبتی نکردم و ایشان گفت فکرهایت را بکن و فردا تو را برای بازجویی می خواهم و بعد از آن یک افسری به نام عامری همراه من گذاشتند که تا قبل از تشکیل این دادگاه و قبل از انتقال من به جمعیت هلال احمر آبادان که دفتر دادستانی ویژه رسیدگی به این پرونده در آن جا مستقر شده بود با من در زندان بود و بعد که دادستان ویژه آمدند مرا از زندان به آن محل منتقل کردند.

(۱۳)

الهامات دکتر شریعتی

گفتم که از اظهارات شاهدان در دادگاه و نیز ناظران دادگاه و شهروندان آبادان بر می آید که حسین تکبلی زاده صادق ترین راوی فاجعه سینما رگس آبادان بود. وی درباره چگونگی آتش زدن سینما در دادگاه گفت که بعد از ترک اعتیاد به کمک فلاح و یدالله به آبادان بازگشت. تکبلی زاده اینگونه به سخنانش ادامه داد: چند کتاب و جزوه از دکتر شریعتی تهیه کردم و با اتوبوس عازم آبادان شدم.

چون کتابها همراه بود، در ایستگاه شماره ۷ پیاده شدم و به گاراژ رفتم. وقتی به محل رسیدم، یکی از بچه ها گفت که فرج با دوچرخه به دنبال تو به گاراژ آمده. رفتم خانه و بچه ها آمدند و گفتند: می خواهیم یک سینما را آتش بزیم. چهار شیشه کوچک تهیه شد و تینر (= تینل) در آنها ریختم و به سینما سهیلا رفتم. در سینما شیشه ها را در سالن انتظار روی زمین ریختم. در این هنگام چند نفر از تماشاچیان به آن جا آمدند. من صبر کردم تا آنها از آن جا خارج شدند. بعد کبریت زدم اما آتش نگرفت. به سالن نمایش برگشتم و جریان را به بچه ها گفتم.

همگی از سینما بیرون آمدیم. فرج گفت چطور شد که آتش نگرفت؟ من گفتم چون تینر فوری بود، خشک شد و اثر نکرد. آمدیم به طرف خانه قرار شد تینر را با روغن مخلوط کنیم و فردای آن روز، یعنی ۲۹ مرداد به سینما سهیلا باز گردیم. شب بود حدود ساعت ۸ سر کوچه بودیم. در نزدیکی خانه مان، که فرج آمد و یک شیشه با خودش آورد و اصرار داشت که همان شب برویم و سینما را آتش بزیم. تکبلی زاده ابتدا مخالفت می کند و می گوید روز بعد برای آتش زدن سینما سهیلا بروند ولی سرانجام تسلیم می شود و فلاح که قبلاً یکی از یزانیان هاش را در ضرورت انجام آتش سوزیهای انقلابی نقل کردیم نزد او می آید تکبلی زاده در دادگاه گفت: بعد فلاح و فرج آمدند و به اتفاق یدالله رفتم داخل خانه ما، فرج با خودش چهار شیشه آورده بود که پر بود و به هر یک از ما، یک شیشه داد به راه افتادیم، تا چهارراه پیاده رفتم و در آنجا سوار تاکسی شدم و به طرف سینما سهیلا حرکت کردیم و وقتی به آنجا رسیدیم گیشه سینما بسته بود و چون نتوانستیم وارد سینما شویم، قرار شد به خانه برگردیم و سپس در خیابان به راه افتادیم. در آخر خیابان امیری خواستیم به طرف مرکز شهر برویم که فرج چشمش به سینما رگس افتاد، فرج با دیدن سینما گفت: برویم سینما رگس و منتظر پاسخ نشد و چهار عدد بلیط خرید.

ناتمام

برزین صباحت وکیل رسمی دادگاههای کالیفرنیا

ANCHOR
LAW GROUP APC



Barzin Barry Sabahat, Esq.
www.anchorlawgroup.com
barry@anchorlawgroup.com



- ◆ Divorce
- ◆ Estate Planning, Trusts & Probate
- ◆ Litigation
- ◆ Personal Injury
- ◆ DUI

- ◆ طلاق
- ◆ تنظیم وصیت نامه و انحصار وراثت
- ◆ دعاوی حقوقی
- ◆ صدمات بدنی ناشی از تصادفات
- ◆ رانندگی در حال مستی

Anchor Law Group, APC

(408) 559-1173

Fax: (408) 559-6153

1975 Hamilton Ave., Suite 27, San Jose, CA 95125

بدینوسیله نامزدی اشخاص نامبرده در زیر را برای سمت های اداری در انتخابات عمومی شهرداری که در شهر کوپرتینو در تاریخ ۶ نوامبر ۲۰۰۷ برگزار می شود اعلام می نمائیم:

Mark Santoro, member of City Council
Gilbert Wong, member of City Council
Kris Wang, member of City Council
Raj Abhyanker, member of City Council
Albert Chu, member of City Council
Barry Chang, member of City Council

Dated Monday, October 1, 2007

**Kimberly Smith
City Election Official**

Publish 10/03/07